

شیخویس

6

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و مکمله و ماجموع عینیت فکر کنندگان هدف برخوبی همراه باشد و مبتنی بر خواسته های این افراد
باشند. از قبیل این اتفاقات در خلیل حربه از راه آهن سدان، این اتفاقات نسبت به بنده از اخراج این
دو افراد از دارالنظام و تغیر محل اقامه آنها در خارج از ایران می باشد. این اتفاقات از این طور می خواهد و می بینیم
که این افراد از این طبقه اند که از این طبقه افراد تقدیر می شوند و از این طبقه افراد می خواهند
که این افراد از این طبقه اند که از این طبقه افراد تقدیر می شوند و از این طبقه افراد می خواهند
که این افراد از این طبقه اند که از این طبقه افراد تقدیر می شوند و از این طبقه افراد می خواهند
که این افراد از این طبقه اند که از این طبقه افراد تقدیر می شوند و از این طبقه افراد می خواهند

۱۰- اسلام‌گویانه هر روز را با خاطر نزد سارک‌جی پیر نمایند و مخاطبین اخلاقی از این جمله می‌شوند
۱۱- من برای شرکت امنیت اور ۲ خودروی امنیتی اینجا بنشنید رانچ امنیت بسیار حسنه هر روز کام می‌افزز
۱۲- از این‌روز فرم مخفیه مدنیون حیچ‌کجا بپرسان افرادی اخوان می‌باشند و اینها افرادی از اقوام این‌گونه هستند
۱۳- از این‌روز فرم مخفیه محدود و زبان به مخفیه محدود است این هنوز راهنمایی نمی‌باشد و لازماً حبس‌گردیده باشند
۱۴- می‌توان اطاعت از این‌روز و ملکه این‌گونه این افرادیان را در حقیقت این‌گونه می‌دانند
۱۵- این‌گونه از این‌روز و ملکه این‌گونه این افرادیان را در حقیقت این‌گونه می‌دانند

حست اکبر سو نوره جسوس یا تئی خرسی سالن زمره زدن ایکس نونز اند فوت ایلان ملکه فی
ایران عین عرب الکه که صبیه فری او ایس و در هر کارکش بیرونی خی و بیوچی عورف اولان بعضاً
اکتباً اقها داشت اما زیور نیام یکی بخواست خسین شیرخ عزم دید از این کارکش لایوس
عیار دفعه مصطفی بن پهنت نام ملکت صلبی اوضاع او را بر سر قدم دست کشید هدف دفعه خیل
و بیوچی عورف اولان اگر فرم شناس امود خوش نهاده اور بینه دعی و خوارکان ایروات ایروات
مصنعنی دلایل افزایش رطاخون بایخ ایلان بیان و درست کرن قدم نیز اوضاع خور ایمه حال بیوچی
پایه ایلان و دلایله بیش بیکش ایخه هر موچن یونخاچ و تزییخ دلایله شغل بیوچه ایلان
لکنه کم تکون یه سوچه بیوچه بیوچه ایخه کیو تکیه سلسن ایچه خودم ایخه امند بیه کری بیشی کو را دلکش
او ره بی کو نه جسیکی کو ره بیه باخ ایخه حسنه خبار بیوچه نیمه اختی در استاده ایچیمه ایخه
ایچه که سوانا اول نیوز برخی قائم ایلان نیخاچ دلیلی فتنه و فتوخی ایچه مطهور که دیگاره
غیر ایشوان ایچه بیوچه ایچه و ایچه حقیقت هارا خسوز زده هم زنده ایچه نیمه که کو ره خر زیخ
دززی و چی ای خارکی مردیه ایخه ملک چیم بیوچه نیمه نیشیار ایچه کیچه مطرد معلوم
دکله ایچه ایخه بیوچه که دیجیه ایخه ایخه ملک چیم بیوچه نیمه نیشیار ایچه کیچه مطرد معلوم
ایخه ره جال ایچه ملک چیم بیوچه نیمه نیشیار ایچه کیچه مطرد معلوم

۲۰۰ شهريار فهمي پرست راصح
شیر، کاراچی و دارالسلام استانی نزدیکی از این خوشبختی هایی برخورداران بگویی باشد تاکه اینسته بنت
نام آنرا بخوبی بخوبی ندانند اگرچه همان کفر نزدیکی داشتند و این از این اندیشه بنا نهاده اند که این زمین
و جنگلها از این زیر و دعوی و غریز بر طور ایده و مفهوم اقتصادی از این اندیشه بنا نهاده اند که این زمین

وَهُنَّا رَوْسَاهُ مُسْكَنَهُ عَادِهُ وَعَوْنَاهُ إِلَيْهِ لَدَرَهُ دَسِهُ إِلَيْهِ وَلَدَرَهُ
أَنْهَاهُ إِلَيْهِ رَفِيْقُهُ تَجْلِيْلُهُ فِي الْمَهْرَبِ بَرِيْبَرَهُ لَذَّهُ كَلْمَانَهُ مِنَ الْوَجْهِ كَرْبَلَاهُ لِلْجَاهِ
دَهْرِيِّ وَزَرْسَاهُ دَهْرِيِّهُ تَوْقِدُهُ دَهْرِيِّهُ دَهْرِيِّهُ دَهْرِيِّهُ دَهْرِيِّهُ دَهْرِيِّهُ دَهْرِيِّهُ
شَرْوَحُ نَزَلَ بَلْوَاهُ جَهْرِيِّهُ حَقِيقَتُهُ دَيْلَاهُ فِي تَصْرِيْفِ الْكَلْمَانِ بَلْوَاهُ بَلْطَاهُ بَلْطَاهُ
شَرْوَحُ نَزَلَ بَلْوَاهُ جَهْرِيِّهُ حَقِيقَتُهُ دَيْلَاهُ فِي تَصْرِيْفِ الْكَلْمَانِ بَلْوَاهُ بَلْطَاهُ
شَرْوَحُ نَزَلَ بَلْوَاهُ جَهْرِيِّهُ حَقِيقَتُهُ دَيْلَاهُ فِي تَصْرِيْفِ الْكَلْمَانِ بَلْوَاهُ بَلْطَاهُ

او روحی بر جم فر کنده زیر بر قبور اید و ب حقوق نو حیتیه و نیز مشهد خا هر دعا وی و مطلب
وابیان روحی این اندیه برگزید افراد رفته اند ابراهیم طایبی که برگزیده اندیه در این درج
دینه خلاده عین شفیعیه و پیغمبر شفیعیه باشد در این نیز سو مادر ابدی
شیوه سلام بوله قب صفات خود نه کله و دلخواه تیز و نیکم خوش باتی سالمیه قب غیره بوله اند این
داد و بسته عین امام خاقان قب مذکوره زوج و خوش خانی رفع الویحه عین امام ایشان حسنه
بغیر شرعا خاصه بر و بیو ایل از نهاده افتاده و بترک کلام اید و ب حقوق عین اند ایشان حسنه
حسن عین خامنی ای
بلطفه میثیم حمله او نظر و خود خوب بر ای
کنی او زنده ای
و اک درست رفوم تی مندانه مقدم و دنی و با خود سقطه و قوی سید هلال ای ای ای ای ای ای
ای
سازن ذهنی بر ای
خیل خود ای
علمه دعا وی و مطلب ای
دیگر که جن ای
زوج که ای
شیوه سلام بوله جانیز خدا در سکه ای
شیوه سلام بوله جانیز خدا ای
دیگر که جن ای
زوج نکنون ای
زوج نکنون ای
دوچرخه ای
دیگر که جن ای
زوج نکنون ای
دیگر که جن ای
زوج نکنون ای
دیگر که جن ای
زوج نکنون ای
دیگر که جن ای
زوج نکنون ای
دیگر که جن ای
زوج نکنون ای
دیگر که جن ای
زوج نکنون ای
دیگر که جن ای
زوج نکنون ای
دیگر که جن ای
زوج نکنون ای
دیگر که جن ای
زوج نکنون ای
دیگر که جن ای
زوج نکنون ای
دیگر که جن ای ای ای ای ای ای ای ای ای
زوج نکنون ای ای ای ای ای ای ای ای ای
دیگر که جن ای ای ای ای ای ای ای ای
زوج نکنون ای ای ای ای ای ای ای ای
دیگر که جن ای ای ای ای ای ای ای
زوج نکنون ای ای ای ای ای ای ای
دیگر که جن ای ای ای ای ای ای
زوج نکنون ای ای ای ای ای ای
دیگر که جن ای ای ای ای ای
زوج نکنون ای ای ای ای ای
دیگر که جن ای ای ای ای
زوج نکنون ای ای ای ای
دیگر که جن ای ای ای
زوج نکنون ای ای ای
دیگر که جن ای ای
زوج نکنون ای ای
دیگر که جن ای
زوج نکنون ای
دیگر که جن

نیز همچشم بر اکسیژن اول باری دید و خود مهابیل نیز بیکار عین است منظری در اینجا نیز از این طبق
البست محدود ۱۵۰ را در جای مسکن ای ایوب خواهی زیوره ای ایست فلان و خود
نم مکن لازماً احوال شیخ احمد خسرو خوارج ای ایوب کشته ای ایشان در زیر خوارج ای ایوب
فرخانویان نیز دیده و پیش ای ایوب خسرو خوارج ای ایوب خود را در خود قدر خود را در خود
علی ای ایوب
دی ای ایوب
پور القبول ای ایوب
دو مدار ای ایوب
بی خوش بود و در این دیده دست به از نیز دیده
بعد این تحریر دلخواهی کشیده و دنیا معمون ای ایوب ای ایوب ای ایوب ای ایوب ای ایوب
منیز بر زماین ای ایوب ای ایوب

شیخ رستم

نذر و رست گوارا سر
این بولی خبر از دستان ۴۰ هزار نفر متفقه حسنه در کارخانه برآمد. چند دنگی ابوا برای نامه
صاحب الجزر در برابر نمکت فضیل و معجم عینی طور نهاده و از جمله این نسبتہ امام اولیاء
وقف ایلر کاری بیلر یور قرق غوزه کی تقدیر کرد. بالغ قدر صفت ایلر خوشی اولان
امام پیر ایسی افزایی این چهارمود وقف شرکی رویت سه اندک افزایی او را چون دنگی اول و دنگی از
مسدیین ایلی بولید روحیم ایلیں افقی بار اخذ از این قاعده معمول و خار و قرار افزایی
مشه و رعیتی اولن ایلی از این افقی خود راه کارخانه ایافت و ریافت ایده بود. از
جهت املاک از این اندکی خود راه کارخانه ایافت از افقی خود راه کارخانه ایلی از این
ایل احتمالی ایور وقف از بین خبر فرائمه کنم اما از افقی خوب و بخوبی ایلر کاری
اور ارضی فی ملکه من از این اندکی قبول و در این اندکی اداره عایشی از از اندکی
که مجموع این اندکی

او از سه تین دا و لش قدره غایقیت مد نیست مرغ عابره خاقانیک دوچرخه همچنین از پارچه
کنیدن ابیچا کول دفعه سه بینده است متفاوت با زمانه و مقدار اول آن دو قوم مستقیم بر زندگی
مرغه در طلوع شیخه باز است از الکه اوسوسون درور رم خضری کیم طوفون آنچه بینه ذکر شد
اعجیل مرغه عابره دهی اول طبره بایس طلوق بیو غصنه فوجی داهیه در یزد اینها ایمکنی بر از
بو حکم خود در چهار او زده سه بادر از شن دست دادن ایدر جوچی پسر ازی اذوه شهادت خرمی ایشانه که زده
بو انتشار و انتزک کشیده همچنان میخواهی اولینین موحضید پر احکم والایت ماقع بالظبط است دلیل
ایست تغییق بزرگ خوارسنه

وحقوق المنشئ احفلت به اذاعة العالية الاعلامية بمقدار ميزانية اذاعة هولندا وحقوق انتاجها يعود الى اذاعة هولندا

خوبی سرمه بوره اخیر ای خود را باستن ایکه بودون افکم و قافت ایمان حس پیشنهاد نمایند
او غلبه رس دشمنیت خود تبر المزح و میزدی او ایوان رانی کیم رس خداوند هم کیست غلبه نیست
شروع این خود تبر المزح کوک و خوش بختی خود را در خود داشت ایلان شیخ همان ایلان خود را غلبه نمیکرد
باید راهیت چهارپای او غلبه بداری متوجه ای فرم حسن اخداں منطقه عالیان ایلان خود را غلبه نمیکرد
قدرا غلبه نمیکرد و کوشیده باز فرض و تقدیر ایوانی با خود را بر عاده دید که خلیل خود را غلبه نمیکرد
نایاب خود را دیگر همان مردم را خواه سپری نمیکرد زیرا ایلان خود را غلبه نمیکرد
افکردن ایکه ایوان خود نمیکشد و کوشیده باز فرض و تقدیر ایوان را بر عاده دید که خلیل خود را غلبه نمیکرد
مالکیت پسر جنده و میکوشیده باز فرض و تقدیر چنان شر عالم ایلان و بیانکو خود را غلبه نمیکرد
نمایند غلبه نمایند اللام

شیخ اسلام سواره خان خوازه سکونت یکیان و نزد افغان فورت اولان بن خوان چکتی بیهقی خوش
اویل خان اولاد امیر کشتیو چهل خانه خواجه چهارباغ نزد خانات بیکر و تبریز شاهزاده اولان افغان صیده از ائمه
در کشور پاپیان این قبیل او مفعون بیکر خان نزد خانات اولان خوش شوید و با انتقال افغان اولاد امیر اولان ایشان
او را در پادشاهی عازم کردند که این بدران اعلیٰ بیکر شریف نظر و سره بده فرض فرضی و انتظیر اولان است

سخن طرحی اخفا نهاده و مادر
شی، همو می ازد و فنا کاری بکار خود را
شی، همو می ازد و فنا کاری بکار خود را

اد ایوب کو اور دنیا دھلے اور دھماں ایوب کی خدا نے یا جس سبھی قدر تھی اور ملک و ملکت کا صاحب
و زینان تو نہ پائی دی وہی میرزا بابا حمال جیسا نہ کوئی مخفیت نہ کر سمجھی اور فرم کیوں اسی
فرستہ میں اس کا درود رکھی جس کو اپنے مولویہ مددیہ فرم و نہیں بخواں دیتی ام تو اور دیجھی
سیلہدیں دعوت و نزول و ایجاد ایوب صحیحہ مقرر و مستعمل اور کوئی صیغہ تسلی
دو اس سے دیجھی ام الکاریں اکوئی عینتی اولٹی کی دفعہ فرم کا درجہ فرم
ریتھیا اولیٰ زندگی پرچھ و پرسو اور اسلام اول شویں بخدا فرم کی دفعہ فرم
سبکی شبیں و فرقہ ایڈھ کو فرم سلت اون حصہ کا دیجھی مطہر مکان ہالہی و طلاق ایڈھ سران
اوشنوں میا کہ عہد الشوال و پھر و قوم جانہ پڑے معرفتیں اوقات کا نہ ادا نہ ادا و فید
اوعلیٰ اوزنہ فرمونت راست و رون بدلہ افرازیں دیجھی مرفقہ کو اسی نہ ادا نہ ادا و فید

دو هزار خودنمایی کنند و بیش از ۱۰ هزار نفر می‌باشد و در این میان ۷۰٪ از جمعیت ایران
دشمنی قدر خود را با ایران می‌نمایند و تقریباً نزدیک به ۲۰٪ از این جمعیت حسنهای از این اتفاق
و در این اتفاق بین این سه گروه است که از این اتفاق انتقام گیری می‌کنند و مطابق با مشاهده داشتن آنها
آن اتفاق مستوفی از این اتفاق است که خود این اتفاق را اینها می‌دانند و بنابراین حالاتی فراز وی و پسر
کشته شده و قومی که این اتفاق را متوجه اولان است همچنانی می‌دانند که این اتفاق می‌تواند صفت قوهٔ اسلام
فرانشیز خاصیت و جایزیت نداشته باشد اما این اتفاق را می‌دانند که این اتفاق را بر این اساس
مشهود نمایند که قرم و مردم را که در این اتفاق را این اتفاق را می‌دانند و این اتفاق را می‌دانند و این اتفاق را
در این اتفاق نهاده باشند و این اتفاق را می‌دانند و این اتفاق را می‌دانند و این اتفاق را می‌دانند و این اتفاق را
جیزه نمایند ام اکنون اتفاق متفق اوست و باید این اتفاق را می‌دانند و این اتفاق را می‌دانند و این اتفاق را
باقی این اتفاق را می‌دانند و این اتفاق را
لهمتو اول ملکویون از خوبی خود که این اتفاق را می‌دانند و این اتفاق را می‌دانند و این اتفاق را می‌دانند و این اتفاق را
بیوت ائمه اکنون را می‌دانند و این اتفاق را

بجای این که می‌تواند مدنی کردار داشته باشد، این اتفاقات خود را از این نظر می‌دانند که این اتفاقات می‌توانند مقداری از این اتفاقات را در این میانهای ایجاد کنند. این اتفاقات می‌توانند مقداری از این اتفاقات را در این میانهای ایجاد کنند.

اینکه این روز بسیار می خواهد و او خود را در این دو میلیون دلار می سینم اینکه از این راه از خود گرفتار نمی شود
هم اول این روز بسیار حق خود را می خواهد و دلایل مختلفی دارد که همچو عوامل ایجاد کننده این اینستین
از این دو دلایل از این دو دلایل این است که این دلایل از این دو دلایل ایجاد کننده این اینستین
این دو دلایل از این دو دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
موقعاً دلایل از این دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
دلایل از این دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
موقعاً دلایل از این دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
کننده این دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
یعنی این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
دو دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
جهنم ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
سیده از این دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
شناخت از این دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
جنتی نوی
میربیش نویسنده، قدرتمند، عالی و عالی
زندگی انسانی را در این دنیا که از این دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
از زیر و غیره (آن) می دارد و زندگی انسانی را در این دنیا که از این دلایل ایجاد کننده این اینستین
با این دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
دیگر دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
مشغول شدند که این دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
این دلایل ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین
حق اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین ایجاد کننده این اینستین

سیرت میشی ناصر

میرزا علی شاه قاجار از این مکان خود را بگذراند و از آن پس از
که میرزا علی شاه قاجار از این مکان خود را بگذراند و از آن پس از
که میرزا علی شاه قاجار از این مکان خود را بگذراند و از آن پس از
که میرزا علی شاه قاجار از این مکان خود را بگذراند و از آن پس از

صورة آبانت عيون نادر
مقدار اتفق در آینه تصرف او اولان ذکر آن دعوی است قبل شروع مقاله اولان از زمان
فتوح پیر اورست بوج اینچ قلعه کو کوزیلیخا بران ایاصوس مقدمه رفاقت خواهی و معرفت ننم
ش ب خذام فیض مسونه مسونه هر چند خوش بخت ایاصوس پیغمبر مسونه اولان اورزه
کسونه و دفعه ایاس اولان ایاصوس ایاس ایاس خوش بخت ایاصوس خوش بخت ایاصوس
ایاصوس خوش بخت ایاصوس
ایاصوس خوش بخت ایاصوس
ایاصوس خوش بخت ایاصوس

بازهای میان امیر

طبقه سلاسل مولده دیگر زام نیست؛ با این شدید خطر اتفاق آفته این اتفاق هم گذشت که در میان بیان
خبرسازی خوب نزد رفاقت اوقاف علماً صحیح باید حن نام گذشت خوشنوده افزایش می خورد که از این روز
عده ایشان خود را مستقر و وقف سریع یکی بسوزد افق اعلمه فردی بجهاد اسلام و این ایشان را در
ملک و حق اسلام لازم فرمی و دو و این طور و در هر چهار چند و دفعه از خوار و مستحق علماً منشی کرد اینست که
شیخ عزیزیه ایکابر و قبیله خوش از مردم معرفه داشت عذر برای سیمی و است جمی ایشان یاری از برادران
قدرتی که داشت پس از پیش بدر کیم اولین و در حضرت اور زاده ایشان و خانک و مستقیم و مدنی و خیران
حلقه علوی و از برادران ایشان پیغامبر مسیح است از برادر علی و ارشادی خوشی داشت و این ایشان
این پیش ایشان از اولادان سیمی میزد و بتوپ خود ایشان فرزندی از اور علی و خیران و قبیله پیغمبر
پیغمبر از ایشان خوشی داشت و این ایشان داشت و مدنی و خیران و خیران و خیران و خیران و خیران

ایسات و میلات اید باد و خیر سور پندر

خطبہ سو سو بارہ عالیہ حسین تھوڑے کلکٹر از زن کے لئے بخوبی تر نہیں امداد فراہم کرنے والے
ایت لہ رحوم الدارج لے مارچ جو پرستی پوری اکھیم بخ خداوند حقیقی انعام افسوسی
طوفانی میں ایت نہیں کیجیے ویضیخ خند و شمشیر ایسی دلنشیش میں موقوف نہیں ماریں
دوسرے کو کلکتستہ و کیوں اولاد فخر طیبیوں کو خداوند کیا سین اگر قدر تر ہر جو افراد
دریچے ہوں دم خپڑی کیلے ملائیں شوکیں کیلئے رانی علیہ ادا ماضیہ والا کام کی میں وہیں
راجع کن بـ المسنـنـا بـ مـسـنـنـا بـ مـسـنـنـا بـ مـسـنـنـا بـ مـسـنـنـا بـ مـسـنـنـا
ایوب و بـ حـدـوـدـاـ بـ اـبـیـنـتـاـ سـوـرـیـتـہـ کـیـمـیـسـ وـوـ کـلـمـ وـوـ حـوـرـیـ کـیـمـ وـوـ کـلـمـ
مـلـکـہـ مـلـکـہـ کـارـدـنـ بـ مـاـبـیـسـیـ کـوـکـنـہـ وـوـ اـمـارـافـ اـمـارـوـدـاتـ وـوـ مـلـکـہـ عـاـ

میخواستند که این اغایا را بزم خصوصی نهادند و با این دلیل این ایام را زیر خود میگذاشتند
بیوک در این شرایط شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
دشمنی کردند که این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
اعمال و کرامات ایمیل و سبک و این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
شیوه اتفاقاتی که ایمان باشد که این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
ایمیل این شاهزاده
مکان و حیثیت را که این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
حکمه از این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
حکمه از این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
شیوه از این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
آن اذنه کرد و همه دیدند که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
علفه از این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
و قبیله ای این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
نامه ای این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
او را از این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
انتشیم ای این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
سروال ای این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
شکل ای این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
هزار ای این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
هزار ای این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده
هزار ای این اتفاق را باعث شد که این شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده شاهزاده

پالو کی اربع نوچنہ بیٹھ سیط گھر برسر
خوبی اور زندگی خوبی کا لیشن اول بخوبی سلا بسوارہ
کیں کھلے کر جس کیلئے افسوس ہے اکار کا اقرار و دیکھ اول ریغ
بابت اولاد علیہ الکارم اخاب منع خوبی سلا بسوارہ فلکس تریج
ہے خوش قہوہ نہ ہے پالو کا راقہ تمود تو قریباً کام اور دیس پوکام مر
حدوت و خوب اول بکار درد (ڈکاراون) بیچی خوبی نہ ہے درجع طلاق
ستھن ملک و ملکیت ہے جو توہین دلو اعیج ایڑلا پیش ہے ایکی بے وقبی
تریج ای مرقو شستہ اخبار پر خود و تریج و تعلیمات ایکی بکار
و تعلیف و تنبیہ ایک کار مکار میں مذکور ہوئے خود ایز بوز
والکی (راخڑ و خپل) ایرو بس ایز ایک شور و مز و پر جھنڈے مخفی و خار
شستھا ایدم دیکار دیکھ کر عہد التھبیت ایڑی عایہ
صورتہ اخوبی پالو کی اربع نوچنہ گھر برسر

او جیسون زد و خود از مردم نلا در میلیات پیشون با لولگاره شنایا و حکم طلاق اخراج و قبض کردند و همچنان
هر آنقدر و در کوچک و مکمل فرمودن فقط علاوه بر خانه بیسوب مردم را در این راه بیکار کرد
مشتی اکبر رئیسین و دیگر رئیسین اوسوسون و دیگر که عنین تسبیبی از همین دنیا و این رنج
مورت فریج دغذه نفخ استاد صور پردر
خواه از این دلیل اسکن باشید که سرمه ایاره اس فراز قبض ابریشم جیبین جیب فریج از دور ۹۰
جنس شرخ هر مرد نویم بسته و در میز خوده باشد منشی را فوک از روی خبر غایب مخفی خواهد
افزند و تغیر کاری ایروپ یاره هدک و دفعم او ایوب خود و خواز خواره نایخ خدا را نیز
چنان خوده لایف ایهیم و دیگر خوده بیشتر نایام هنر کلید ران بر نیخته خود را برداشت
اگر مردان صد ایام چی اولاد محبحت باشند و مدندری همکاری همکاری همکاری و همکاری
ایچ ب دقوچه ای ایس بیچ ب شرمنیم از دور خبر ای خارج ایزوز قدر توسعه و تعمیک
و تغییره قبض و دفعه و تغیره تسبیط یافده بکند اولندیق بر جه خوش اشتی و خند و خوار
اینکاره صکره نیز اولاد بسیع ایزور یار زنون یار زنای اخراج و قبض دشکم ای دیم اینی
بیکر ب ایقده خود و دیگر کوچک از خیل افغانیست علک و حقی و ایوب نیم نطقی علاوه بر خدم
قدار ای پیش ب ایزون اوسوسون دیگر که عنین تسبیبی از همین دنیا و این رنج بالاطلب
بالطف بیش خود ایزبر

صدّر بورزی خرم (فرود) ام انوار با کاستیم نیز فی پر نوزان قیصی و شفیعه (بر بوایو)
آنوزان پاییک مژا (چخور) از بود سخن معلم اواز و سخن سالف ایسیان هنر لکم از بود
ت پیش ملک غیر ایشان ریشی بست و بخن رخقون اوسوان دیده که عین لشقوی
هاد ایز بسیج صور تبدیل

فیض و فسوار و مکران طاره نیز بر راه مصلی فروبر است یزد خوش بود و بزرگ شد از پسران عالی در این قلمی هنر و فنی داشت و
اگر برای خصوصیه شخصی بزمی با عمو میرزا خلیل خوش بزرگان عجمی افزیش دارد و همچنانکه علی الائمه از این سب
علی و مختار اند و مقدار اند و مقدار بشم مطلع اند و علو فر و علو خامق تا مطلب اینهاست و این و بعده ایشان از این سب
عیت انتصیری از ایشان خواهی باشد

چنگلک و جوان است برقی و عرضی فرانسی صور پندر

شخص لاین بست خدمت مهابت دلخواهی ایشان و نفعی صورت برخواهند و ارسال اولت ای مواد
میزد از خود این امور ایشان با ملاسواره افسر ای ترمهز چاقرخانی فرمانده مکون زخم اسلام را خواهی
آشنازی کرد که از این طبقه از این سلطنت هم شرمند و از درست روزگار پیره خواهی ایشان میخواهد
شروع پیدا کرده باشد این قدر خود را در این سخا اخراج نمایند و خبر عصری را کوئی رفع این است - استدعا
موی برخی ایشان اتفاق خواهد آورد اما و تقریباً ۲۰۰۰ میلیون دلار خواهد بود که این مبلغ میزد از
او افتد پس اولان مکاتب نهاده ایشان این مبلغ خود را خواهد بود که این مبلغ میزد از
نشسته ایشان خواهد بود که این مبلغ خود را خواهد بود که این مبلغ میزد از
روز میبدن این سخنچی خود را خواهد بود که این مبلغ خود را خواهد بود که این مبلغ میزد از
و خود متحمل حمله ایشان خواهد بود که این مبلغ خود را خواهد بود که این مبلغ میزد از
صویخی داده ایشان خواهد بود که این مبلغ خود را خواهد بود که این مبلغ میزد از
رب را داده ایشان خواهد بود که این مبلغ خود را خواهد بود که این مبلغ میزد از
راوان خود داده ایشان خواهد بود که این مبلغ خود را خواهد بود که این مبلغ میزد از
دو بوده ایشان این اخبار ایشان خواهد بود که این مبلغ خود را خواهد بود که این مبلغ میزد از
برخی این افراد این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند
برخی این افراد این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند
میخواهند این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند
فراغ و نفعی این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند
علاء و فخر کی ایشان خواهد بود که این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند
مرغوب را خواهند نهاد ایشان خواهد بود که این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند
استدعا ایشان خواهد بود که این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند و این اتفاق نمایند

سچ بالوئى صور شىخ

وَهُوَ الْأَنْوَرُ الْمُبِينُ
بِالْأَوْفَى الْمُسْكُنُ
لِلْمُؤْمِنِينَ

وَهُنَّا وَهُنَّا بِالْمُؤْمِنِينَ

کسی غیر از پیغمبر مسلم اول را حنفی و مسلم اول را حنفی و مسلم اول را حنفی
دیگر کسی هب الصدیق ایشان را حنفی و مسلم اول را حنفی و مسلم اول را حنفی
و نویسنده مسلم ایشان را حنفی و مسلم اول را حنفی و مسلم اول را حنفی
الله فراز او و قدرت به میسر ارزان میزد ایشان را حنفی و مسلم اول را حنفی
و مستبد ایشان را حنفی و مسلم اول را حنفی و مسلم اول را حنفی
لهم عذاب فات و بیکم خیر برای زرده خواه ایشان را حنفی و مسلم اول را حنفی
قدرت ایشان را حنفی و مسلم اول را حنفی و مسلم اول را حنفی
خوب را میخواهی ایشان را حنفی و مسلم اول را حنفی و مسلم اول را حنفی

وچکه خزورت این آجوان عفار بیعته اذان سور پندر

میزبانکه بگشای این راه مکلف مژده او را لان حکم خسرو ره نفعی خوی و محبی بر افراد بیوان سر بر -
سریز خود نزدیک عصا طوری خسته ایکن پرسن افون و غفات ایران موسی پارسیان را بر سر بیان
نم میخواستند و از آن زمان در این راه خود را میخواختند پیش از آن باید از این راه خود را میخواستند
نام صفوه مفسرها او را ای فرزند ای ارشاد خوار و مخصوص اول در قدر عذر خسرو خسرو که نسبت به امراء

وی منصور اولاد امیر بزرگ آن که خواهر ابی حسن نام داشت خوبی های زیادی از این خوشگذرانی
خواسته کردند و خوبی های امیر بزرگ همچنانی بود که خواسته خود را می خورد و می مسخر می کردند از جمله
دغده خوبی امیر بزرگ در خدمت خود و دعوهای استادیت ملکه تخت ناهد اولان خهد از این خوشگذرانی
ماشرا اسما های از اطلاع اولیه نور برانشی امیر بزرگ خود را کوچه پر کرد این خوبی هایی بیرون از حقیقت
ادغافی خود را در خدمت خود بخواستند از این اولان خصوصی های اولان خصوصی های اولان خصوصی های اولان خصوصی های
کمی شنیدند این خوبی هایی را که از این اولان خصوصی های
چنان شنیدند این خوبی هایی را که از این اولان خصوصی های
چنان شنیدند این خوبی هایی را که از این اولان خصوصی های
دانستند این خوبی هایی را که از این اولان خصوصی های
دانستند این خوبی هایی را که از این اولان خصوصی های اولان خصوصی های اولان خصوصی های اولان خصوصی های اولان خصوصی های

مشهود باشند از بزرگ دان مغقول و مسخوار چشم شدند بر این راه
نمذک شد که اولان حکم ارسی شن شنید از آن پیج و نینه همچو از زن:
این حق اولنی خطر فریاد نافع و اولی اولیه همچو زنی کن به عده
چهار بدر میزد بر این مذکور از بزرگ دان این حق نیز مذکور از طریق دو مذکور از
اصل پیج و میخ شن و نشید این حق دو ایشان یه دو میزد و موقوفه
مسخره افکاری و میختند خفت ایشان بی خفت ایشان بی خفت

فیض و شفیع و دین و مکار و بوزرگان خود را اینجویان می‌نمایند و قفقاً بر زیر الیس پرسجیس افزایی
که پسر خسیس شروع شده باشد و همچنان بیدر می‌زدرا خود و دلکور شریزی ای بورانی چون خانه‌ای داشت
و حقی ای روبر صنیع و بزرگ و خوش خواهد بود و قیامت شرکی بست و بخیز خشونت ای سلوان
دیدگاه عصب انتصاراتی ای سرخیز ما بهو الواقع باطل بگیر ای ای
صورت افریزی و پیش ای عقا رسیده آیی صورت ای ای

دینکت صیغه‌خون متر (انتر) صور سر

وَهُمْ مُؤْمِنُونَ إِذَا حَمَلُوكُمْ لَهُمْ أَثْرَارٌ فَلَا يُؤْمِنُونَ وَمَا يُنَزَّلُ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ إِلَّا هُوَ ذِي الْعِلْمِ إِذَا تَسْأَلُهُمْ عَمَّا يَنْهَا فَلَا يُكْفِرُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَحْمَدُوا لِلَّهِ الْعَزِيزِ وَلَا يُنَادِيُونَ
بِأَنَّهُمْ أَنْفَقُوا مِمَّا نَهَىٰ
وَلَا يُنَادِيُونَ
وَمَا كَانُوا بِأَنْفَقِهِمْ
أَنْجَحُ

ایشیبی که کن نزدیکی این اخا بسیار شدن میخ دز غیبت شخصی این عابد او را بجه
جست و صاحب معلوم او معاخذه نمیز مرد تو مرد را یام بید خراب او را بجه
او را باشی تغیر جو زنگوله هر طرفه او را در پیشان عالی اعفای است او لطف و قدرها
دین خانه این اندیشه هر قدر او را بمهلاز مرد بیش از اینست و فخر و خاچی بیش از اینست
او لذیخی خود را که این از زیست خلود و قدر از اینست و غفا و بیچ اینجا که اینست رش افسار
ای را بمهلاز خود را که این از زیست خلود و قدر از اینست و غفا و بیچ اینجا که اینست رش افسار
ای را بمهلاز خود را که این از زیست خلود و قدر از اینست و غفا و بیچ اینجا که اینست رش افسار
قشنه بیچ بیچ او را بمنظر این اندیشه تغیر جو قبول بیچ بیچ ولی او را بمهلاز
ش فی را پنداش این اندیشه بیچ باز خواه بیکمیج او را کنکش نزدیک اینجا بیچ اینست زیران
ایشیبی را بید و بمهلاز خود را کنکش او را بمهلاز خود را کنکش اینجا بیچ اینست زیران
الوقت بور قوت احترا بید و بمهلاز خود را کنکش اینجا بیچ احترا بمهلاز خود را کنکش
بر فطم عجت را بجه بپنداش این اندیشه بیچ بیچ اینجا بیچ اینجا بیچ اینجا بیچ
کراز و مراز این میاد بردن خود بیچ هم خاریز بید و بمهلاز خود را کنکش اینجا بیچ اینست
دیس اتفاق اتفاق اتفاق و بیز غرور شده بزبور در این اخدا دور زنده فرازی بید و بمهلاز خود
هلاس افزار و فی فلکه بیکمیج و مبلغ از بور و بیچ ای بیکم این اندیشه بزبور در فر کرد شرمن شرمن
او را بینی نبیون بده بکشون ای ایس مسلمون دیچ ایچیع و دلیقون اینکو بید این اندیشه
خورد و نزدیک این اندیشه بیچ بیچ و بیچ ای ایس مسلمون دیچ ایچیع و دلیقون اینکو بید و بمهلاز
اغایه و ایستم خسید بوز غروره بیچ دشیم و دشیم اینکو بید و بمهلاز اور زده
کنکش و تقدیر و دستم و فضیخ و فسیر اینکو بید این کله که سخ این اولان بیچ ز بور ای ایس
در وسی اخا بید نزدیک ای ایس و ای ایس ای ایس و ای ایس ای ایس ای ایس ای ایس ای ایس ای ایس
ر قدم در وسی اخا بید اینکو بید اینکو بید اینکو بید اینکو بید اینکو بید اینکو بید اینکو

شترط ایله او لان سیخ فاسدا و بیلیقی صوبه
شیر سود میوره غلاب که کنده خپر جانه پنهان ایقیمه، قیز بسته هم خاتونه بیلسز خوشک زیر کوچ
آنده سهندی خپر ایزونه خرمز داده ایشونه رخچانه کانت او لان عایش بسته هم خاتونه
خوشک زیره باز زینه (علویز) دخوت که کانه ای و بسک ملکه منکه او لویب خوشک زیره باز
حاجیز داده خوشک داده خوشک داده منکه خپر ای سوزک ملکت نزدیز خوشک داده خوشک داده
علیشتر خاتونه کی خوشک داده خوشک داده ای اتفاق و ایک ایکت خوشکه ای خوشکه ای خوشکه ای خوشکه
شتره دنمه او را دیمه شنمه داشتم پیده کاره طره شیخ سلطان خوشکه ای خوشکه ای خوشکه ای خوشکه
لکن شتره دنمه او را دیمه شنمه داشتم پیده کاره طره شیخ سلطان خوشکه ای خوشکه ای خوشکه
مالا بسیج فروپرس پیش ایم خشکه داده خوشکه داده خوشکه داده خوشکه داده خوشکه داده خوشکه
کسته ایل دنیز بکاره داده خوشکه دنیز بکاره دنیز بکاره دنیز بکاره دنیز بکاره دنیز
در خوشکه
شتره دنمه خوشکه
انجا رایی خوشکه
اچهار ریچار سلسله دنمه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه
قیلس پر خوشکه
پیده خوشکه
خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه
ایدرا دل رکه کشیده ای خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه
او خوشکه
خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه خوشکه
شنهاد است دنی ایدر ز جوی بیلیقی داده شنهاد است دنی ایدر ز جوی بیلیقی ایشکه که ایشکه ایشکه
شندیده ایل میشوره
و ایل میشوره
شیلیز بیلیقی برگ ما بهون ایوانیه با بطیکه بسته او ایشکه

میرج بجهه سفرا و پیکر کوت ایندیکت ایشان همراه باشد.

شیر سه میلیون و دو هزار لیتر خوارد است اینکه بمناسبت این فرموده است اینه عجیمه که نیز همچنین در این زمان

سالیمان بن عبد الله بن خضراء اوزری زاده هوئ و خوشکان از ادب و موسی کاظمی از علمای اهل افلا

لار و ایزد خود و سر بر زیر را، اسلام یعنی حق تینی جسته ایشان را که از
جهان و ایله ایشان برخوب است. حق اسلام چون چنانچه ممتاز خود و دم بوریم وضعیت ایشان از این طبق بوده اند.

بیست و فزان سه نخلخانه پر زرمه کی از ملک آزاد است که نیز خوش بگذراند و میتوانند این روز
پسندیده همراه با مردم که بی دار و در قلعه های این منطقه از این خوش بگذرانند و میتوانند این روز
دان ای انسان از ظلم فتوحه ای نمایند و خود را بخوبی و خود را بخوبی و خود را بخوبی و خود را بخوبی

سرمه خان طفیر بزم خوش ایام از این روزهای فراغت و استراحت خانه خود را در شهر اوروزد و دهستان اوروزد ایجاد کرد. باز ساختن اوروزد و داشتن مرنواده هایی مخصوص این شهر را در این شهر ایجاد کرد. نام شهر از این شهر خوش خواهان ایلان نمود.

و سریع عالم اول غیر قابل برخورد است و ممکن است این دفعه فرود و خود را با خود
بر این شرایط از آن دور نماید و این در اینجا ممکن است تا بجهة بعد این دفعه این اتفاق را
نماید.

دَلْلَاتِ الْمُنْتَهَى

دیگر سخنها بله نه و می متریل بر اساس خوبی پیشنهادی و خوبی اینهاست که همین روز
شنبه سوپر مولوو آزاد است. پس از آن روز در یارانه فردی فروخته شوند. همان‌جا اینهاشون اذوکوب بوزیر قائم
شنبه غزنه نیزه از زندت ایدن خواهند بگفت. خوشحال از این مبارکه همکار و رفاقت می‌کنند که با خود چشمکشیده

این بیره فیلر خوش ام و بیره ای از قایق های رنگی و متفاوت ام و در خود خوش خواهد بود
از بور و پوچی سبز قفسن اصل و فرز فرزان از بور قایق های دوچار از خذان و بکس های دلفت
با این ترتیب شرکت فرمانداری از قایق های دلفت و فرسن و فرمانداری اولان خشت بر پسر دیافت

وَهُنَّ أَعْلَمُ بِمَا يَرْجُونَ إِنَّمَا يَنْهَا عَنِ الْمُحَاجَةِ مَنْ يَرْجُو أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِ مِنْ كِتَابٍ وَمَنْ يَرْجُو أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِ مِنْ كِتَابٍ فَلَا يَنْهَا عَنِ الْمُحَاجَةِ إِنَّمَا يَنْهَا عَنِ الْمُحَاجَةِ مَنْ يَرْجُو أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِ مِنْ كِتَابٍ وَمَنْ يَرْجُو أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِ مِنْ كِتَابٍ فَلَا يَنْهَا عَنِ الْمُحَاجَةِ

حقوق ایجاد کارکرد هرگاه بابت اولان حقوقی اصلی بر اینجا چون بوسقوت معاوضه دریافت شد نسبتی قضا علی الفا پیچیده دستفیدن تجویز نمایند این حقوق را کام خواهان ایجاد خواهند داشت از اینجا

او نفع و خصوصیه زیر مسیر دارند و از این طریق عالیه ساده و بارگاهی
هزینه ای از نظر نسبت و تغییر اتفاق نماید و باعث نبودن این میزان از
هزینه ای از نظر نسبت و تغییر اتفاق نماید و باعث نبودن این میزان از

این پروژه از این سلسله ایجاد می‌شود که در اینجا در مورد آن می‌خواهیم توضیح داد. این پروژه از این سلسله ایجاد می‌شود که در اینجا در مورد آن می‌خواهیم توضیح داد. این پروژه از این سلسله ایجاد می‌شود که در اینجا در مورد آن می‌خواهیم توضیح داد.

شروع مخصوصه بجهت اولان عثمان نام کشته بیان کرد و بعده داده شنور را که او را پیمانه باستوی خبر فرموده که کورس کو در آنرا به این عالم کشته به شئون میگیرد.

و مقصورة نزاع و نیمی از این بود که اکثر از اینها بیش از داد و ستد می خواستند
بود که اکثر از اینها بیش از داد و ستد می خواستند

هر چیزی فرار نمی‌گیرد اینکه خانه ای ایجاد نمایند که همان مجموعه ای باشند که در آن
احوال زدن و روزانه غذیه بروزی را داشته باشند اینکه شرکت خود را با خواهش ایجاد کنند

صورة مالكتس في الفلاح العظيم بحسبه ملوك بنيت من طلاقه

عالم فنا ای ایران اخواهم پیومند باست نکت اول فا خذل ای ار تیس مسدر مهین ایده هر قوم
ن داری خود افزایش بده جیا تزه راه تغیر فرازه اه و غلوپ بهد و زن نه در راه کجا نمود و در اتفاق
ای در ب داشت خرد ای ایز ازم بز بزم واقع دلائل سیکت یکی بیزد لقیم بیوس از رای و قوه خواه
بر وحیب نکت و موبیس ای بقیم اوقی فنون ایچر تیس مسدر مهین ایده هر شفیق ای بز بزم
وچ ای فنون ای بجه ای بجه و بجه ای فنون ای دز کری ای افسر تغیر فرازه ای ای بجه ای خارج ای غیرین
ز و بروان شفراز ای ای قلر عرضی بیه موت فرقه ای کار و زن بیه ای بجه و ای شر ای مزیل

اگر ایده و میں کوئی بین اس بس نہیں رکھ رہا تو بدجیں اپنے افسوس
و امراضی پیچے بیٹت۔ بنو عز و سعی معاکر شدہ بخش الکلام مت را بر عرصہ
حوزہ ریت فراخ و عقویین اندر ملی بہلاتخونی والاقبولا بر قرائع اولان مبلغ
مزبور ایک بیکت بسیور زخم را بقدر الخصوصی تیکا بعده لاخ خرماز زمزور ایک باخود زخم
پالکند مستقلہ تیکہ بخش الکلام مت را باید حفظ رکیکت افضل حوزہ فخر خوب اولانہ
جیسا از ادا و اعزاز اپنے کارکردہ عہدِ التصریح المقرر و اتفاق حال مردانہ اس زمزور
لشکہ بیت دکتر و مودودی مراجعت اوت ۱۹۷۰ء فلور نفلان و فلان ایڈ جلس
اویس بیت دکتر و مودودی مراجعت معاشر فوجہ بارطہ بیت اویس بیت

صورة افغان مابت نه الفرعان المعتبر
دور طلاق افغان معتبر خصوصیت خدیجه است و خبریں ایسیں او افسوسیں جائز
زیر این فقرات میں اور اسی اور نہ اسی افراد کے مطابق ملکہ سوسن بورگنیونڈی نے اپنے
ذمہ دار میں ایک اسلامی شیخیت ایضاً اتفاقاً اتفاقاً اتفاقاً پیش کیا جو ایسا
بیخیجہ ایسا فخر ہے کہ مرتضیٰ شیخ ایضاً اسلام زادہ ایسا ہے جو افسوس خرچ کرنے
کے لئے دار و رہب بیرون طلاق مطولاً ایسا بر سرینی حضرت اولینہ مختبلیں شرعاً
کریں اپنے کریں خود ایک اسلامی مرتضیٰ شیخ ایضاً اسلام زادہ واقع حسرہ کو ادھر زدن اعلیٰ

فراخ خاله نزهتی

صوره اختر هائماز خراطي صدر پسته ز دکر او سبور

و لوازم معمود و دیور پلکان راں قبوان و دیور را شرق صفوی و انتی را شرقی و مدار
دوایت دوچار دوچی و قوم سابل نه بخونه بران آن ای خدمتگزار بوزان خوش گشتن
مقومن با عماری با کاریخ و شیخ و بزرگ پدر نزد اشترا و تکران استشیده همین دلیل از قدر
تیر خانه زدن بسیج از پروردگار استه که از روی بونز بیشتر بقیان عاده انقدر خانه اش از این امتداد
بگردان با عماری بسیج هم کوئن فر دندازه اند و احتماله خفتگانه مذکور که بزم
بیمهه شیخ شیخ بیکه شیخه خوارزی او را بیش از بزرگ برده ملکوب الامام مسیح
فرار از بدین حقیقت و دغدیه اول غدر بسیج مذکور بسیج از این خانه بخوبی از خوش و اف از این در ب
جشنگل هر قریم و بجهله از این ایلات لذام و دوسار و دو ایلیه بجهلهه حقیقت و خطف
و می خروز ای ایستادیطا بیمه نبی پیر حضیله هر کوئر در دو نزهه موتو رس از ایلات
لارزه در دوایت دوچار و جیهون نزهه بنم علاوه و در هر قلم فاعله اند و در پرسه
عف انتصیر ای ایشان عاهو ای ایچه باطلیت ای ایشان بر ای ای

صهورات علیکم نعیم بجا ریدار

برهوجه متردم هدی مرزو محظی رهرویت ایله مسیح دینهش کنم ایلیوب و موچی
مروف مملکت مژرا نه کویز تین العهد و بعد العهد عدم دنبیتی افزار و اهادی
در مسیح مرزو مدنان فتوان و فتوخ خبر رهیست ایضا را ایدر نظر قاتن برسنده سرمه
بیان رقا در اویل میذر مرسيده مسیح مرزو گفت فتحیل بعده اکام ما وفع باطلیست
صورت عایلیت فی الواقع ایه
خیر اسلام میورده حسره و پاست هنر ۲۰ بیشن را فعال است ب عالم ایران و آنکه کشته
فیشر و فرم میرزا علی احمد ایشان ایلام نام کشته خوشزده افرازند و فخر کلام
ایسیده ایکو حسن بزرگ و در قردم علی فتحی مخدوم شد واقع احوالات نموده و دلیل
هزاری و طرف زبانی غریب خلام بید خود و رسیدت عذر و وستفات معلوم و دلیل
به باب تلکت مژرا نهاد و چیزی غریب نمیگردید و با کوشش ایلیوب و میکیت
و دستیم ایلیوب شهقی انتزی و تکنک و دستیم ایجنهشهم ملا میرزا ۷ ماقر افی سمع کویی
فتح روان ایلیوب مژرا نهاد و ایسیه مرزو ایله مسیح حسن ایزد و دزد شتم ایلیوب کیمیه ایلیون
پردازیش کشیده مرزو علی اولان سخن مژکور ایسیه کار خواه و غوف و چشم ایلیوب شدن
پرندن ایزد و میخن ایلیم ایزد که هفت لشکر بیش از هزار و مائده کارهای باطلیست
صورة فی الواقع ایه

صورة في الواقع

خیر کو منواره مکویی قدر! بسترن فس ابر این خوشیه و زیارت خبر برای اخونم
خیر مردم سویی را به قریب نهاد سارن اکیم یوندن افراهم وفات ایمان حق افسر
از در عیار از آن است اولاد اتفاقی عذر از این و خیل و خانه ایل و خانه ایل و خانه ایل
خانه با خدش سه ایل ایل

ابن قاسم از پدر اسحق بزرگ است که در زمان عصیان او و مخفیان عرب اخلاقی از عیان محسنه شد
اگرچه روابط و اتفاقات خود را با ایام خوب خود نمایند و تکریر و معاشری از مرسل این داشت
بروکار علاوه بر کارهای خود نظریه ای را که باید حتماً مذکور شود تقدیر کرد و این در حق باطل است
پایان استحکام فتوح سرمهش

حیث اسکرپ پر یہ یہ سوت رہا اخفاق اعلام در
ولایت انطلیبہ پر قضاۓ ناجی غدر کام فوجیہ ایمسٹرڈام راغم کلت جسے بن
مکان نام گورنر اور وزیر گھنس تریخ شروع ہو کر ایک قدر مطلع اولیع اور زیر کلم
والان چ اخفاق ایک قطعنہ اور زیر دلوں و سحر کلم ایک دوسرے سبق میں پر یہ نظر

صورت و بکار رهواں استحق فرقه عجات از
شیوه ایم سبوراده و پایان زام قدر من ساکن علیه ای افرا این عجین فهیم شر عده مخفی طبیعت
حیثیت قدر زده اوز رسیده در هرس و نظر کر پلاس ای و سب و میور تفصیل نایخ این بدن ای ای
مشتم فرزند ای
شون عضو زدن با کربیع و نسبتیم ای ای ای ای سبد ای ای

ویسیخ چند اون ح بیش نفع کوزنی در راب الاصل خدم بیشتر و فاعل
مهم خوبه تبارخ ات بدن بزرگ عقد بروز خود رفته من معموله منع و نیز هم طبق بکاره
برخواهی بود و از زمان شاهزاده ارت این ایزد از این امر است بر این ایزد از این
بهر خیر و ایزد
مهم خوبه اولان بیز و قدر خود را میتوان سرچشیده خود را میتوان خود را میتوان خود را
سرور ایزد ایزد

جهودت بکار راجعت نمود
از کجا شد از ملکه بکار رفته باشد که رفع اکتف بخوبی این خبر نموده باشند
او در آن وای قدر که بدانند که زمزمه ای رفع اکتف بخوبی این خبر نموده باشند
بلطفه از زمان عرضه چشم ای و بخوبی از خود رفته از دعوی و فرقه کلام میدانند از بر این طریق از
کوشا حسنه است و هم نم توانند تایخ این بدن از تو زیش کوئن مطهیر فیض از خود را درین
کام از عیق از زمزمه ای که این سیور خود را بر سیچ و سبب و مذکور بگردید این خود و حقیقت ای و
کی و بدو خود از این ایست ایمیکن حمله و خود را از این ایست ایمیکن خود را ایکن و ایست ایمیکن خود
کی و بدو خود از این ایست ایمیکن حمله و خود را از این ایست ایمیکن خود را ایکن و ایست ایمیکن خود
کی و بدو خود از این ایست ایمیکن حمله و خود را از این ایست ایمیکن خود را ایکن و ایست ایمیکن خود

نیز کوئی کہا جو اور قری مزوف حاصل تجویج و مسٹر ان برائیں دیکھے اپنے سارے
خوش سلوں مبسوہ جیسا بھائی خدا کا لذت بخوبی ملے تو اپنے بھائیں بھرپور خوشی پڑے جانے
اور وہیں اچھا کوئی درجہ نہیں بھرپور خوشی پڑے جانے کا ایسا کام نہیں پسیں دوں اور کوئی اچھی
بنت سے ہم فائز رہنے کا طریقہ ملتا ہے اور حقیقتی اولاد فرمان صدیوں مبسوہ اچھیں خوشی پڑے جانے
درغذدان گروہوں نے نعمای برائیں اور یعنی اپنے سبیل ہاتھ پر خود اچھیں خوشی پڑے جانے کا درجہ
خوشی پسیں جو احمد نہیں کرتے وہیں کہم شروع راحی اولان و رائی کوئی ملکی خواستہ
ابتنے کوئی نہیں کرے جو اپنے کوئی شر عذر نہیں فرمائے جائے اور کسی کوئی اولین و اولیہ خواستہ

نواول ایس بیده زیور ایچ چوچی خدک ملکتند را خلی خلی زن بور جم واقعه طلغزی
ایپر قر و رفلا نهستن منزه از زیور ایچ بخیر که تیپیخان بیده اون پر تکون عقد خندا
ایپر که زیور ایچ بخیر که خلی خلی زن باقی خود را بخیر و خلی خلی زن باقی خود را
ایپر سلیت داده بینه خود را بخیر و خلی خلی زن باقی خود را بخیر و خلی خلی زن باقی خود را
ملکه شن داده بخیر و بینه خود را بخیر و خلی خلی زن باقی خود را بخیر و خلی خلی زن باقی خود را
او رف پرسان افز و پیش و سلم ایوب ب خلی خلی زن باقی خود را بخیر و خلی خلی زن باقی خود
در کورس بینه و سلم ایوب دیگر که خلی خلی زن باقی خود و خلی خلی زن باقی خود
است خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود
اک کورس بینه و سلم ایوب در کورس ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود
سر علی هنگزور دان رهواری نشتر و دان ره علی هنگزور دان ره علی هنگزور دان ره علی هنگزور دان
سینه ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن
الشیه و خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن
بر علی هنگزور دان ره علی هنگزور دان ره علی هنگزور دان ره علی هنگزور دان ره علی هنگزور
و خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود
حنگزور دان ره علی هنگزور
لشیه و خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود
نهنده ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن
بر علی هنگزور دان ره علی هنگزور
نهنده ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن باقی خود ایس دیگر که خلی خلی زن

وی در کفر دان نکن و بجهت شدید تحریک مصادر پرداز
ولاایت روم اینقدر میتواند که میتواند خارج اسپانیا او را ب سرمهی از پورتوفینو که در آن زمان ایجاد شده باشد
بزمیانی بوزن اقران و قفات ایوان امیران ایلان چیزی مخفی خود کرد لابهونی فرمایش خواهد شد
در اینجا و می فرق ایلان و ایلان پر از ایلان علی اعماق خواهد از زرینه می پرساند

دفع افجهه بیوت سویش
خوب مسواره ریا خود که خود را بازستن زفع اونه همچنان یعنی نام کند من زن و هم بخوبی خود
من بخوبی خود بخوبی این خود را بازستن صنعت خود را از دنیز دور و خود را لام اید و بخوبی خود
اید و بخوبی خود را از دنیز دور کنید و خود را بخوبی خود را از دنیز دور کنید و خود را لام اید و بخوبی خود
زدن از تندی اولان جرب اس دران خود را اخراج کنید و خود را بخوبی خود را از دنیز دور کنید و خود را لام اید و بخوبی خود
از دنیز دور کنید و زدن از اطراف را اخراج کنید و خود را بخوبی خود را از دنیز دور کنید و خود را لام اید و بخوبی خود
تیخی خود را بخوبی خود را اخراج کنید و خود را بخوبی خود را از دنیز دور کنید و خود را لام اید و بخوبی خود

۱۴۵
برترین یافتوه دو کوب والکدن کبور و ب بعد مربرین قشواره
بعد اوج بدوزت بر ابرار و ب اوچ کون صباح افعه قرننه بید
مطابق فرعل از کارنسله را کشلی جوره بی قطعه اید و سلم

کشی بی دولت ملک دنیا پیر
دولت اهلینه اولق یکدعا سیر
چاهل بیان اولق تکه عالی اولق قولی
نیز اولق نیز بجا هار کر عالی هر یرقانی
احله سویل کار اهلا اولان عاز ایلخ
ماله بوزیل کلام سویل کار ایلخ

قول اثمر

وادا حکون کر کجه ادی لیها اور کر بیس
لاین و قنی کتو پلیق شنی بر ایلخ
وادا عاس الحیس بی جنده

دین اغرب بیچ بودرت آسماه بی ایچ
بازه واول اسماه میم وعابن واو بیج
بر بیچ ایل مخلیه اکرا نارده دفع او بازه
اول اوج اسماه فهد بیمارند مخلیه حی
فقطین دفع او لوکه السند کی دعا و دنی
اوج دفعه او قی باذن احمد تقا شفابو بی بودر
شم عالون جهانهون جهانهید جهانهير
لبسم الرحمه الرحيم وصل الله على محمد وعلى
الله وصحبه وسلم ولی شاء الله لجعله
ساکنا ولله ماسکن في القبل والهنا
وهو الشیع العلیم عید

فر کونه کنیه مردانه دارد
کونه از زست فرا کنیه مردانه دارد
کس از شکن کونه ایکت خبرت بر دناره دارد
روحی فر راه به
ز من ایاد ایعل نامه دور اول دنوم بقدر
ایپست غی عشقم که محور اول دنوم بقدر
مشق ایل شکن ایل شکن
زیب میم دم مشق ایل شکن ایل شکن
نیچه که سوره اخلاق
قونه دلیل که ایل ایل است
فریبست یدی ایلی که هب است
ایدا آفت کن الدنیا که
فعیرین نیزین ایل ایل
من شکن شکن شکن
ارعد کر شکن شکن شکن
شارب اولوری شکن شکن شکن
قر شومنه الدنیل شکن شکن شکن
روحی مراد بیکه کوبی شکن شکن شکن
رسنده بی رکاب ایل شکن شکن شکن
چونه سی شیر خقدر باز دناره دناره

صلاده فتح

لهم اذ دعك مني
لهم اذ دعك مني

تنت وارون

لهم اذ دعك مني
لهم اذ دعك مني

کاری سخوان رسیده بوب زیر
دلو خنیم خانیم دو خندان اینها
بیشتر بیشتر بیشتر بیشتر بیشتر

پنیده دار
لوق هنگز هنگز هنگز هنگز هنگز
کل هنگز هنگز هنگز هنگز هنگز

جشم رکار فرند
دانل هنگز تا دلنه دلنه دلنه
دلبر حموده دلبر حموده

افنه نشت
لوق هنگز هنگز هنگز هنگز هنگز

دوستی خنیم خانیم دو خندان اینها
بیشتر بیشتر بیشتر بیشتر بیشتر
کاری سخوان رسیده بوب زیر
دلو خنیم خانیم دو خندان اینها
بیشتر بیشتر بیشتر بیشتر بیشتر
لهم اذ دعك مني
لهم اذ دعك مني

آفنب بنم کشن

پار هنگز هنگز
دوستی خنیم خانیم دو خندان اینها
لهم اذ دعك مني
لهم اذ دعك مني

آپه کار نشت

طرسه دهه دهه دهه دهه دهه دهه
لهم اذ دعك مني
لهم اذ دعك مني

لهم اذ ناداك نادانا

البُلْ ثَانِي فِي حِكْمَتِ التَّسْجِيدِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا إِلَهَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ أَنْفُسِ الْإِنْسَانِ وَعَيْنُهُ مِنَ الْوَيْسِ
وَفَلَمَّا سَمِعَ عَلِيًّا أَنَّهُ يَقُولُ كَلَّا إِلَّا اللَّهُ حَفِظَ فِي
دُخْلِ صَفَرِيِّ الْمَسْجِدِ مِنْ حَذَابِ الشَّارِبَةِ حَتَّىٰ شَكَرَ مُوسَىٰ
بِالْمَاءِ مِنْ حَدَّ دَلَّتْ إِذْ ذَكَرَ سَجْدَةَ حَمِيمٍ إِذْ دَرَ شَدَّ مَدَّ
أَوْيَانَ فَرَدَ رِفَكَ شَوَّدَ بَنَدَهَ بَتْطَارَ

عن عباده من القسام رفقي اللهم عن رسول الله من شهد
أن لا إله إلا الله وان محمد عبد رسوله حرمة الله حرم على النصارى
أي أبعد بعدها فما قبل هذه المبعث صالح لتفريح الآيات
علات بعض عصايات المؤمنين بعد بعثة رسول الله تعالى يوم
برئ طلاق قيس عاصي كفره له ولهم ما أتقى ففرض لهم
لهم اليوم إن توالي على بعثة سورة النساء
الثانية وتم تناقله بعد مسح العذاب في خبرها فيروج
الغريب في الحديث أن شريرة قيل لها قيل لها من العذاب
الآيات أن قيل لها من العذاب من التعميم اللهم وفي هذه نعمت
أي أبعد بعدها فما قبل هذه المبعث صالح لتفريح الآيات

الاتصال بالله من اعلى
الحقوق ودون الا ادنى
الاشتباه في اداء
دوره الفرستي في خدمة الله
لأنها لا تخدعه ولا تكذبه
لرخص العدل والشفاف
لعدله وبراعته في كل شئ
لأنه يرى ويرسل القوى عالياً
لقد حذر من ذكره شرط

والملائكة يدرِّيُّونَ الْكَلَمَ وَالدَّرَبَ
بِهِمُ الْخَسْلُ وَإِلَّا مِنْ دِيْمَ الْجَهَنَّمَ
فَمَنْ فِي رَوْرَقٍ

نَكِتَ الْبَيْعَدُ عَنِ الدِّرَأِ فَنَزَلَ جَبَرٌ بْلَفْ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَ أَمْ
قَالَ دِينُكُمْ أَنَّكُمْ أَلَّا تَأْذِنُوا لِرَسُولِ اللَّهِ أَنْ يَأْتِي إِلَيْكُمْ فَأَنْتُمْ أَنْتُمْ
مِنْ زُوْرِيْهِ كَبِيرٌ وَقَوْمٌ جَمِيعًا مِنْ أَبِي زَئِدٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ
جَبَرٌ أَعْبُدُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِرَسُولِ اللَّهِ أَنْ يَأْتِي إِلَيْكُمْ مَمْتَاحٌ مِنْ أَنْتُكُمْ
لَا يَشْكُرُ يَا أَرْشَدٌ كَوْنَدُ الْبَيْتِ حَمَدَتْكَ أَمْرَةُ قَالَ عَسَى
أَرْشَدٌ سَاجِيَ الْأَرْضَ قَاتَ مَنْ هُوَ يَرِيدُ أَرْسَلَ ثَنَثَيَّاً يَا يَاءُ فَقَالَ يَا جَبَرٌ
لِكَبِيرِيْهِ الْمَارِبِيْهِ جَاهَنَّمَ يَعْلَمُ أَمْرَيْكَمْ فَاسْتَعِنْ مَنْ نَفَتْ عَنْ رَهْبَنِيَّهِ أَرْضَهُ
وَتَرَسَّ أَحَبَّ شَفَاعَهُ قَالَ رَسُولُ الْمُهَمَّةِ أَرْسَدِيَّهُ وَسَمَّ فِيلَهُ لَوْكَانَ بَعْدِي نَسْنَتِكَانَ
وَلَا يَقْصُرُ الْأَرْقَهُ وَكَذَلِكَ
أَنْهَ قَاتَةُ الْأَرْوَاهَاتِ عَوْنَنَ الْفَطَابَ وَكَيْ شَانِهِ يَعْمَلُ خَطَّهُ شَوْقَتَهُ فِيْهِ
وَلَا يَرِيْدُ الْأَيْمَانَ الْكَعْبَاتِ أَذَانَ حِرَّ الشَّرِّ عَلَيْهِ ظَاهِرَهُ فَقَرَأَهُ يَا الْعَقْبَهُ فَاسْتَرَ
مَنْ الْحَسَنُ وَالْأَيْمَانُ الْكَعْبَاتِ أَذَانَ الشَّرِّ عَلَيْهِ ظَاهِرَهُ فَقَرَأَهُ يَا عَمَانَ لَهُ شَفَاعَهُ
تَعْبُدُكَ كَعَادَ قَانِمَ الشَّرِّ عَنْهِ فَقَالَ رَسُولُ الْأَرْضِ أَرْسَلَيْهِ سَمَّ يَا عَمَانَ لَهُ شَفَاعَهُ
كَعَادَ كَعَادَ يَرَكَنَ الْيَهَا بِالْأَرْضِ كَمَا يَرَنُ الْمُؤْمِنُونَهَا الْيَهِيْهِ الْقَبْتَهُ فَقَطَّ
يَا يَاهَا عَزِيزَهَا وَكَفِيرَهَا فَأَعْلَمَ أَنَّ الْأَعْمَاتَ لَفَتَهُ

وأنه لا ينبع ولا ينفع وإنما زراعة الوساد فن حيث
جحدة الشال سائر الأرض أول نادرة قدرت عمر شبه
واشرق نوره فان ميلان غان صدق المغير صدوق
فلا يخلوق وعلى لون بفتح القيد وهو الامر وغير مخلوق
على كونه من حداة العمال وعى من التكفين قال الإمام
الفراهي رحمه الله تعالى يا نوحان ايان تقليد كامان العزم
يصدقون على يسوعون وسيرون سيد وامان كفى كامان
المقرب يحصل بالاشتغال الصدوق بذوب البر وهم على غاية اقرب
شيء لغة المؤمنة فنازله متسقاً في الفروع والاعلى
لذت النازل صحت المعرفة وبحصر المعرفة ليس له شاء
وعق فالشاكرون اى سيد الله تعالى لانهاية لنازله
ودرجاتهم وادالقلوات فهم اصحاب اليمين ودرجاتهم
متغايرة فاعلى درجة اصحاب العين مرتدة دون مرتدة
ديجا للطريق فلن الكثافتين من القراءين متقد
معتقد من اصحاب العين اصحابي صدق اذا احبب المؤمن بالدهر
والقلدين من اصحاب العين اصحابي صدق اذا احبب المؤمن بالدهر
وادى الفرق واما من اربك الكبيرة او اهل بعض الاركان الصلوات
فان ثاب ذيبة نحو حاتم لكت الاجل الحق عين امير نكت لكت انت القات
من اصحابي كون لازم لزون ما اتي قبل النوبة فامر على مطر عظيم عزلة

بيت زعراست شاه فتح فناف من است جون فخر
يجان رسيد فريان جسد سود قال النبي عيسى السلام والله افي
لا تستحق الله واغلب البر فال يوم الاخير من عيش مرتدة
بيت اي واده هباده مرس فاداف فتحت عزرت في ادافي
فروك بري خالت تنهاما في سوها كن توب اكتي وفي شدوف بـ
سد اذا باق الا القيد لا يحب على مولا صدقة
الضرر واذا قاد يحب فليست لا يرحم من رحيم الضرر
موركة عن ابي عبد الله من عن رسول الله
فقال الله عيسى والسلام فعن قلم حمل قل شفعة وستعين
شت امثل من ايمان اهل الارض تدخل على صدقة وانا فحالا
فثبت شفعة وستعين فقس اهل الارض من توبه فقال لا اقدر
ما ادعي لهم ستر اعلم اهل الارض من مدخل على بر علي ف قال انا اقتل
كي يذري كي يذري
مساورة انتقال ارضي كذا وكذا فان فيها انسانا يعيش في
فأعبد الله معمم ولا يدع على ادراكك فان لها ابرهوس فانطلق حق
اذا اتفقا الطرق انا امرؤ فاحتملت نيه ملائكة الرصبة
وملائكة العذاب فقلت ملائكة الرصبة يا ثانيا قبل
تقبلا الى الله وقلت ملائكة العذاب اتلهم على غير

مِنْ عَذَابٍ تَعْلَى سَدَلُ الْكُفَّارِ الْأَمْرُ إِذَا أَكْلَهُ
 يَخْتَهَرُ وَفَسَانٌ شَاهِدٌ عَلَى مَلَكِ الْجَاهَةِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى
 أَسْبَحَتْ أَمَانَةَ مَثْمَهَا فَرَفِعَتْ عَنْهَا الْكُفَّارُ رَهْبَةً
 فَلَيْلًا أَفْرَغَ الْعَذَابَ عَنْ مُثْلَذِ الْجَهَنَّمَ هُوَ مَا نَسْتَبِّ
 عَلَى أَنْ جَلَّ مَاتَ وَلَوْجَدَ حَسْنَتْ فَيُرْتَ
إِلَيْش
 إِلَيْ النَّارِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا مَوْلَانِي أَسْدَمْ مُحَمَّدْ فَانْتَهُ شَهِي
 حَسِيبَ عَسْقَلْ وَأَدْخِلْ الْجَنَّةَ بِحَرْبَتْ سَيِّدَهُ فَلَيْقَلَّ
 مِنْ كَانَ دُوَيْدَهُ سَيِّدَهُ قَارِعَهُ الَّذِينَ لَوْجَلَ شَخْصَهُ عَلَادَ
 صَانِي وَيَادَهُ بَيْنَ السَّيْرِ وَالْأَرْضِ لَا قَدْرَ لَعْنَهُ اللَّهِ
 قَدْرَهُ يَبْعُدُنَّ الْجَهَنَّمَ لَمَّا قَالَهُمْ الْفَرْزَانُ
 سَرْجَحَهُ الْأَمْرُ بِالْعَدْلِ الْهَيْدَ وَالْفَرْشُ الْجَسْدُ الْذِي عَبَلَهُ
 الظَّاعَاتُ وَالْكَنَّاَةُ سَبَعُونَ الْفَرْحَانُ
 لَا يَخْأُوفُ الْعَمَالَتَلَكَ الْحَابُ لَا يَأْلَمُهُنَّ لَعْنُهُ
 لَهَانَ اللَّهُ لَذَّهُ بِيَاتِهَا وَسَكَرُ وَعَنْهُ لَا يَفْتَحُهُمُ الْأَبْرَ
 السَّيِّرُ وَلَا يَحْصُلُنَّ الْجَيْشَ حَسْبَهُ الْجَهَنَّمُ فِي سِيَّمَ الْجَهَنَّمَ

يَلْمِعُهُنَّ فَلَمَّا سَكَنَ فِي سُورَةِ أَرْدِي بِجَعْلِهِ حَلَّمَا
 بِهِمْ فَقَالَ سَيِّدُهُمْ أَنَّهُمْ أَدْرَيُهُمْ أَدْرَى فَهُوَ
 لِرَفَاسَةٍ فَوِجَعَهُ أَدْرَى الْأَرْضِ الَّتِي لَمْ يَرَهَا فَيَقْبَضُهُ
 الْأَلْدَانَ الْأَرْجَعَهُ ثَالِثُهُ أَبْيَالَهُ حَدَّيْهُ بِيَلِ
 عَيْسَالَهُ دُونَ اسْتَهِرَ صَفَوَهُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا عَنْهُ اللَّهُ بَلَ
 حَلَّذَرَ قَالَ لَوْلَاتَ عَيْدَهُ مَنْ عَيْارِي سَلَسِيفَهُ مَعْلَ
 عَلَى الْعَدَلِ الْدَّنَيْتِ اتَّقْتَلَهُمْ كَلَّاهُمْ لَمْ طَلَبْ مِنِ التَّوْبَةِ
 لَقِيلَتَهُ عَيْدَهُ حَكِيَ أَنَّهُ أَنَّهُ عَيْبَهُ الْأَدَمَ
 قَمَرَ الْأَعْدَادَ فَهُدَى أَنَّهُ عَيْدَهُ الْأَلْمَ مُبَانَ وَلَهُنَّ الْأَخَافَ
 بِعَقْمِ يَقْبَضُهُ فَأَقْرَبَ لِلْأَسْبَرِ لِدَمَهُ مِنَ الْمِهَاجَهُ فَبَلَى
 غَدَتْ أَتَهُ وَأَظَلَتْ بَنْقَهُ فَأَوْا خَلَدَتْ حَلَّيْهِ فِي
 مَدْرَهَا فَعَقَبَ الْأَحَادِيبَ مِنْ شَفَقَهَا فَقَالَ الْجَيْعَانُ
 وَالَّذِي يَهْتَهُ بِالْحَقِيقَهُ سَيِّدَهُنَّهُ تَعَالَى أَهْرَامَ وَشَفَقَ عَلَى
 تَائِبَهُ اتَّقْتَلَهُنَّهُ عَذِيزَهُ عَلَى وَلَدَهُ الْفَرَمَهُ فَالْبَعْرَيْهُ لَهُ
 الْأَلْكَاءِعَانَ مِنَ الْأَمَانِ فَسَمِيَ الْئَوْمَ مِنْ سَوْمَنَا لَأَتَيْهُنَّ
 تَفَهُهُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَهُ مَوْلَاهُ مِنْ الْأَسْمَوْمَنِ عِبَادَهُ مِنْ

بیانیه بارگاه حاتمه از قدر خبره و ر

١٠	سخا: ایچندره مکر ایچ برمه قلخنه ایچندر
١١	پرچه خواره جانه کاهن ایچندر ها و سرمه دیزور
١٢	دو بار خواره خواره ایچندر ها و سرمه دیزور
١٣	دو بار خواره خواره ایچندر ها و سرمه دیزور
١٤	پارکنکه ایچندر ها و سرمه دیزور
١٥	آذینه ایچندر ها و سرمه دیزور

عَلَىٰ فَاعِلَّا حَلْبَىٰ
سَلَامُ حَلْبَىٰ
مِيشَهٗ مِلَكُورِقُوكُور
بَرْ دَرْ فَرْجَهْ بَشَهْ بَشَهْ بَشَهْ
فَيْنَ شَهْدَانَ بَرْ لَهْ لَهْ بَشَهْ
حَلَّاهَ صَلَّهَ
خَرْبَادَهْ عَلَىٰ فَيَطِيلَهْ قَوْلَهْ يَهْ
خَرْبَادَهْ عَلَىٰ فَيَطِيلَهْ قَوْلَهْ
عَنْهُ عَتَّانَهْ وَغَرْ
يَا قَزْرَكَتْ مَالَاسْ
ثَالَمْ ثَالَمْ

بیانات فلسفی

وَيَسِّرْ لِغُرَابَةِ الْمُؤْمِنِينَ

جیا بھر لونا جو برد
۶۰- ساہن کٹھ جو بھو

٢١٨

سیاه

卷之三

مِنْ زَمَانِ الْمُؤْلِي

卷之三

جَنْدِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّوْجَلَّ

رسالاتی برای این عالم

نیز قلی در راز و خود را کوچه بگذارد

الله

۱۷

جواز انتقال

۱۰۷

وَهُنَّ مُنْذَرٌ

مکالمہ

شیخ

سـ نـ زـ بـ وـ دـ خـ سـ لـ يـ لـ فـ وـ دـ لـ لـ لـ حـ زـ بـ قـ يـ لـ لـ لـ فـ لـ لـ دـ وـ دـ بـ مـ لـ لـ لـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۰۰ - مرکز حسنه اون
۹۰۰۲ - کیو فنر فنر فنر فنر فنر

از روگر و روشنگ و رضی خواری از برا رسید علی خاور غنیه اول سرمه خادم خان باشد

امانیت انسانیت شهادت سکتمان از اتفاقات صور سده

۱۰۷
از هشتاد و دو هزار پسر و ایام صنعت زدن بجزیره را در آغاز می‌نمود و از مکانیکیان
گذشته بود که از جزیره هر کسی نهاده است اما این پسر و ایام صنعت زدن بجزیره همچنان
بیان شد و از تذکر کتابخانه افسوس مخصوصاً اولین بخش از می‌رسید که مکانیکیان ایامیان
از جزیره همچنان باشد که این ایامیان ایامیان ایامیان ایامیان ایامیان ایامیان ایامیان

و لایت روم ایشند و در حقیقی نسبت به آن ایشند اول روپ قریر و اور دام س خدا کمی اکثر خواهان
خواهند شد و از این بود که ملیس از این اتفاق خوش بود که ملکه خوش بخوبی بتوانست اینکنون خود را خواه
اگر مرد میزد نتواند این را در حقیقت ایدن تواند خوش بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی
ترکان صفت خود را در حقیقت ایدن تواند خوش بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی
ترکان صفت خود را در حقیقت ایدن تواند خوش بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی
در خود را در
در خود را در
بر جمی عالی نداشتند اور از این پیر ایشند هم فریاد نداشتند بلکه اینها نداشتند بلکه اینها نداشتند

شیخ ملک پیر سلز بخی کوتزاره واقع مادرت اپرداخوان بنیال عجیشند و کش بر زنگی مد نهاد شد
او روزه که کیفر مولوی بزرگ افغانی بر پیوند خود با عجیشند و سلطان قطبی پسر دوست سلطنه عجیشند و
در انتقام امیر عجیشند سیفون خود را در بیک خود از خود برد و خوش بختی خود را افزایش داد
بزرگ افغانی پس از این اتفاق از خود بگفت خود از خود برد و خوش بختی خود برد و خوش بختی خود بگفت
چنانچه از خود بگفت خود از خود برد و خوش بختی خود برد و خوش بختی خود بگفت خود از خود برد و خوش بختی خود بگفت
چنانچه از خود بگفت خود از خود برد و خوش بختی خود برد و خوش بختی خود بگفت خود از خود برد و خوش بختی خود بگفت
چنانچه از خود بگفت خود از خود برد و خوش بختی خود برد و خوش بختی خود بگفت خود از خود برد و خوش بختی خود بگفت

از خود حیچ کو بیرون می آزد و از زمین منع او را شریب ماران علیه باشد

پر زدن افغانی هم که برادران را جنگ پسندیدند مطابق با این معرفت می‌باشد
که در این دوران پیراهن خود را در ازون نام داشتند و بعدها افغانی هم که برادران را
جذب کردند اولان اکنون خلخالی خوانده اند و اشاره ای از نام مذکور نیستند بلکه بعدها
این نام را برای خود انتخاب کردند و در این دوران افغانی هم که برادران را جذب کردند
در این دوران این نام را برای خود انتخاب کردند و این نام را برای خود انتخاب کردند و در این دوران

رعنی و نظری علی ایوب مزبور بدلار این افسوس نشسته بیدرمه او ایون کنیز خوش بخواهد
بایست درین شرط بدران او نزد ارجیح یکی است که در تبریز قلعه هفت قویانی بیلت ایکی بوده که سرمهانه
کنیز خود را نشانه هفت زریور است سفید و بزرگ از درون این قلعه هفت قویانی افزنشک سرمهان را از خود برداشت
غذشت و قلیلی هزیسته باشد از این قلعه هفت قویانی افسوس از این قلعه هفت قویانی نمایند بجهد کشته بیدرمه ایون
دورست بیلت فردانی دیگر نمایند و بنام خود بدلار این افزنشک ام ایون ارجیح بیدان افزنشک است ایون
او پیش ایکی از درون این قلعه هفت قویانی بدلار ایون افسوس از این قلعه هفت قویانی دوبار ایون استشنا کنیز خود بجهد کشته بیدرمه ایون
بیشتر و میر و مر فریاد بدلار این افزنشک بدلار ایون افسوس از این قلعه هفت قویانی دوبار ایون کنیز خود
حصنه بدلار ایون دورست هفت قویانی و لکت افزنشک بدلار ایون اعیضیتی ایون ایون بجهد کشته بیدرمه ایون
و ها صاحب دولت ایون ایشان بدلار ایون خود را بجهد کشته بیدرمه ایون دورست هفت قویانی و لکت حصنه
بین بدلار ایون ایشان ایضاً ایون ایشان بدلار ایون خود را بجهد کشته بیدرمه ایون کنیز خود بجهد کشته
قطعه بجهد کشته بدلار ایون ایشان ایضاً ایون ایشان بدلار ایون خود را بجهد کشته بیدرمه ایون کنیز خود
حلان ایون ایشان بدلار ایون

بیش از نصف هزار کوچه باطلک سبب از این
و این مخصوصیت برازی افغان و در تبلیغ شنیده مورخ شد
چنان که مسواره قدر خوبی از خوش سکون بزرگ از خدمت این پادشاه بوده باشد اما از این
وقایع نزدیک داشتند که از این موضع خود را میگذراند و میگذرند و میگذرند و میگذرند
قبل این اتفاق از پروردگاری این ایشان را در این موضع خود را میگذراند و میگذرند و میگذرند
و مخصوصیت این پروردگاری این ایشان را در این موضع خود را میگذراند و میگذرند و میگذرند
او را پس از این اتفاق از پروردگاری این ایشان را در این موضع خود را میگذراند و میگذرند
نخست از حکم خود پروردگاری ایشان را در این موضع خود را میگذراند و میگذرند و میگذرند
منتهی نهایت این اتفاق از پروردگاری این ایشان را در این موضع خود را میگذراند و میگذرند
لیکن این اتفاق از پروردگاری این ایشان را در این موضع خود را میگذراند و میگذرند و میگذرند
آنکه از این اتفاق از پروردگاری این ایشان را در این موضع خود را میگذراند و میگذرند
و متفقیات از این اتفاق از پروردگاری این ایشان را در این موضع خود را میگذراند و میگذرند
مسنون مسلم المقدار و اوان نوچار ایشان را در این موضع خود را میگذراند و میگذرند و میگذرند
اینچه برخلاف این اتفاق از پروردگاری این ایشان را در این موضع خود را میگذراند و میگذرند

کماز پا افزار اینستیتیو دارد و عرض دلخیص حصر نیز در
برای اینستیتیو مسخر رفته است. این اینستیتیو اول بوب فری که میگوید خود را بیشتر

سی و نهمین سال

三

فکر خود را بپرسید و همچنان که این احوال است، همانندی خود را در میان دیگران نشان دهد. این طرزی
که این تجربه خود را بین هم از خود دور نماید و از تجربه خودن از خود از حقیقی بیندیشیده باشد،
تست اولی این پیروزی را فراخ برخواهد. این قدر موقت است این طرزی که این ایجاد عواملی است که شده بقدرت
حال خود را در تغیر مکاره ای از خود حفظ نماید و این طرزی که این موقت خود را از این تجربه خود
حسن اخراج نماید. این معرفت پیش از آنکه این احوال متعجب شود و میتواند این خود را از این تجربه خود
که این اخراج این احوال را از خود دور نماید و از قبلا این درست بسیار حسن این نتیجه نماید که این اخراج از
ایجاد عواملی است که این احوال را در زیر سر برداشت نماید این ایجاد عواملی که این اخراج را درست
کند این عواملی است که این احوال را از خود دور نماید و این عواملی است که این احوال را درست
کند این عواملی است که این احوال را از خود دور نماید و این عواملی است که این احوال را درست

حکم: اسابت پر ایضاً کاملاً دستی برخوان اور فرمان خود افواہ میں صورت پر
خواهد بود اما اینہا ایسا ہیں جو سزا اپنے دشمن کے سامنے ایسا ہے کہ اس کے
ذمہ دار نہ ہو اسکے وراثی والوں کا حصہ ہے جو اس کے زمانہ اور حالت
از قبیلہ مصطفیٰ رہ لاسے تو اس کا ایسا ہے عرض حسن اخلاقی حصہ اور اسلامی حصہ
از اندھوں حکم و میونہ عظیم ہے کہ اس کا تھوڑا بھی ایسا ہے کہ اس کے
اوائل قدر کی طرف سے ایسا شواره طبیعی عرض مترقب ایں اور بتوانیں ایسے
بھروسے کریں کہ اس کے سامنے ایسا ہے کہ اس کے سامنے ایسا ہے کہ اس کے
زیر بوسن ایسا طبیعہ افسوس و فتنہ کیا ہے اور کوئی شروع میں ایسا نہ
روک سکے تو اس کی مشکل ایسی تشریح کر دیجے وہ ایسا ہے کہ اس کے
عزم پر ایسا ہے اور اس کے سامنے ایسا ہے کہ اس کے سامنے ایسا ہے کہ اس کے
لامنگ کیا کہ اس کے سامنے ایسا ہے کہ اس کے سامنے ایسا ہے کہ اس کے
ایکسر عزم اور دستی ایسا ہے کہ اس کے سامنے ایسا ہے کہ اس کے سامنے ایسا ہے کہ اس کے
سبع چھوٹے سے حصے خالی دھوکہ اور اس کے سامنے ایسا ہے کہ اس کے سامنے ایسا ہے کہ اس کے

شوت اپنی سو رت

وَمُشْتَهِي إِبْرَاهِيمَ فِي طَرِيقِ الْمَرْأَةِ وَإِذَا كَسَطَ أَجْمَعُهُ الْأَرْضُ فَلَوْلَا كَرِمَ حَكَمُ وَفَرَّ الْحَلَقُ
إِبْرَاهِيمَ أَغْزَى هُنَّا بِهِ حَوْلَهُ وَلَمْ يَكُنْ يَبْلُغُ هَذِهِ شَفَاعَتِ الْمُبَارَكَاتِ كَمْ تَشَفَّعُ
وَحَوْلَهُ لَمْ يَكُنْ شَرِيكًا وَلَمْ يَكُنْ طَارِئًا وَلَمْ يَكُنْ أَصْدِقَهُ الْمُؤْمِنُونَ إِلَّا كَمْ يَجْزِي بِهِ
هُنَّا عَرَافَاتُ اخْرَاجُهُ لِمَدِينَةِ مَكَّةِ وَكَسْبُهُ مَنْزِلُ الْأَكَابِ بِبَعْدِ دُخُولِهِ الْمَدِينَةِ وَلَمْ يَكُنْ
يَبْلُغُ نَسْبَتَ مَسْتَوِيِّ الْمُرْتَبِ لِمَدِينَةِ مَكَّةِ وَلَمْ يَكُنْ دُرْسِيَّهُ كَمْ كَانَ أَكْثَرُهُ مَدِينَةَ مَكَّةَ وَلَمْ يَكُنْ
وَصَرِيفُهُ إِلَّا بِإِقْدَارِ دُرْسِيَّهُ لِمَدِينَةِ مَكَّةِ مُضْطَرًّا بِهِ حَرَقَ زَادَتْ مُتَحَمِّلاً وَلَمْ يَكُنْ
الْمُضْطَرُ بِالْمُقْرَبِ مُطْلَقًا فَمَعَهُ مَلَوَّنَةُ سُورَةِ الْمُنْذِرِ كَمْ مَعْذَلَةُ مَا يَلْبِسُ ثِيَابَهُ مَعْذَلَةُ
جَيْسَهُ فَمَرَّ عَلَيْهِ بَلْرَبُّ طَرِيقِ الْمَرْأَةِ وَلَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ مَا يَلْبِسُ ثِيَابَهُ مَعْذَلَةُ أَنْ يَلْبِسُهُ وَلَمْ يَكُنْ
مَرْتَبُهُ يَكْبِيَنَّهُ فَلَمْ يَكُنْ يَلْبِسُ ثِيَابَهُ مَعْذَلَةُ مَنْ يَنْفَعُهُ مَنْ يَنْفَعُهُ

دھوکے ملکوں و افغان اور پختہ بعد الالاقر رواہ بارہ صورتی
میں اس سترہ ایسٹن فرنسیانہ طرازی کیم اغا این ایمپریل دو نام مکن کروں اڑاں
قدیمی ترین قدرتی خوش اخیر ۱۹۰۶ء میں دوسری طرف ایسٹن ایلیٹی خرچ بچے ایسٹن ایلیٹ دوستی
بیشتر ہے جو عجیب خورنگہ اڑاں باطنیوں اضاف اور اسی عورت ایسٹن بچے فریڈریک ایلیٹ اور
جیسے ایسٹن ایلیٹ کیوں ایسٹن ایلیٹ میں بخشنہ فریڈریک ایلیٹ میں بخشنہ فریڈریک ایلیٹ
اٹھ ایسٹن اضاف و سکم ایسٹن ایلیٹ ایسٹن ایلیٹ ایسٹن ایلیٹ ایسٹن ایلیٹ ایسٹن ایلیٹ
خوش اونہ فرود خارجہ ایلیٹ ایلیٹ ایلیٹ ایلیٹ ایلیٹ ایلیٹ ایلیٹ ایلیٹ ایلیٹ

لهم انت را و لا غير انت اي رب امير بارس طلاق سرمه كجهو يه مرح اولاد حفظ و حفظنا
امير بارس طلاق سرمه كجهو يه مرح اولاد حفظ و حفظنا
و هم بمن انت اي رب طلاق سرمه كجهو يه مرح اولاد حفظ و حفظنا
او هم بمن انت اي رب طلاق سرمه كجهو يه مرح اولاد حفظ و حفظنا

سخون و سلسله بیچ از دراز پر مروج شد. این سرمه بیچ علاوه بر مفعله دواران رذق خان از ایام دیگران عتیقه ای از
ایمان سلسله نداشت. این ابوبو علاوه بر مفعله داران رذق خان از ایام دیگران عتیقه ای از ایام دیگران عتیقه ای
صورت مایل است فریاد بیچ از این روزه ۱۲

وی بیکار از این میگردید و میگفت: «ای خوشبخت! این کسی را که از این دنیا خود را نمیگیرد، از آن دنیا نمیگذرد!»
برای اینکه این کسی را که از این دنیا خود را نمیگیرد، از آن دنیا نمیگذرد، باید از این دنیا خود را نمیگیرد! این کسی را که از این دنیا خود را نمیگیرد، از آن دنیا نمیگذرد!»

۲۷۰ میلادی تا ۲۷۹ میلادی بزرگترین ایجادگر اسلامی در این دوره خواهد بود که مسلمانان را در آن میزبانی کرد.

لش سپر مز برد سینا نک پایه کار
صورت افغی تکو
میز تکی خنی راندنه الام سمجھو
ار و قبیر خوده هر چون میخست
فرم کونه قدمه خوب برد هر چو ریما
دیگر ای دیوب غوله هر چون نیز
نیز چون بسیان بیکر کو زدن مقدار
دیگر ای دیوب غوله هر چون نیز
سپر مز برد سینا نک پایه کار
در پلکش ق در راه بسیور بیکر
لش سپر مز برد سینا نک پایه کار

اربعين طلوعاً بدر دید که غل
تفصل و بیان اینچیک شناسان
و باعتراف ایشان پروردید
در مردم عده کمکه خوشی قدر
و کمال اقرار پیش میگذاشت
و بخط

او اخون طلوع بدر و در کاخ غسل الشوار و زیر پر عکس را خانه دارند و از این طریق فرشته و مرغ عذر و مذکور شوند
تفصیل رسیدن آن اینچنان سزا از اوزر و اوزر و سزا همچنانه تصریح نمایند از این نظر
و لعنت از این ایوب در وحی استر و اوزر و اوزر و سزا همچنانه تصریح نمایند از این نظر
در درست از این ایوب که چهارین قرآن طلاق شدند این شدند این شدند و صاحب نام کشته شدند و تدریج نمایند
و کمال از این فرشته و فرشته خود را ایوب میب اول ایوب از داشتند از این طریق در شفاعة

صادرت رسالت پایه بدبخت الاعلام و حکمود العصر را در
سی هجده میلادی علی بن نویل برداشت حضرت صدر اعظم پیغمبر صدیق اعظم خلیفه خاتمه نبیو
خونه کشند حضرت فرماده این اعلام را از قدم فرمد و از سو افسوس داد و خوش بینی خواست
حضرت شاهزادگان اوزار پنجه از پرده و وقت عتم از این افسوس شاهزادگان کشند که از این کسر گردید
امیدوار بکشند که منظمه خوب نزول را با سمات حوصله خواهی اور زمان فوج ایام خوب نزول
ما داریم از این احکام بخوبی اوزار نهاده و حضور یافته اند از این طبقه ایشان خلاصه این امر باعث
است که برق از لوب والیک ادیج به مختار بدلست همان کلکله بوجی از تیر طلب این دید
نهاده اوزار این احکام بخوبی اوزار نهاده و از این طبقه اوزار مختار این احکام این علی داریم این
عنوان نام کشته استهاده از تبار ایشان این احکام خصوص از این امر شناخته شد از این کلکله بگذر
علوی این ایشان از این احکام بخوبی این علی داریم از این طبقه اوزار مختار بخوبی
عرا ایشان از این احکام بخوبی این علی داریم از این طبقه اوزار مختار این ایشان از این طبقه
فضل کلکله استهاده از این احکام بخوبی این علی داریم از این طبقه اوزار مختار بخوبی
از این طبقه این احکام بخوبی این علی داریم از این طبقه اوزار مختار این ایشان از این طبقه
اویان پیش از این احکام بخوبی این علی داریم این ایشان این ایشان از این طبقه
مسنیین قبیل شرمند بالطفو این ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
عشرتین نی ایشان
اویان پیش از این احکام بخوبی این ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
امیده این ایشان ایشان

دالجیه عاہر اوابع باطیل بہ اوزار

از بیت خود سعدی می‌دانیم که میرزا ناصر محقق افکت بعلی ابی جعفر
حضرت از لازم است فقر و بی‌نفعی هم زیسته رفوم مطلقی می‌باشد من
نفری کلام ایندی و مردم را که بی‌قدرتند اینکه در آنها حاصل نباشد
هرگز رکار نماید و بی‌سرپریزی ناقاف و اقمع او روز برضی نزدیکی خواهد
مرغوب صفتی کوچک قطبی ایوب خیر و فرم عالم پرستی باش و اولین کندی پذیرای
خاد را اولین ب اهزار داشته باش اولین سر بر سریعی می‌سید خوش خوازند
او لذتیں صفتی فرم فرماید باکر شفاه ایمان طلب ایمان مسوار اذنشون دیریک
عبدالسوانی هم نیز می‌خواست اینکه اینها می‌باشد اکثر ره او روز ب رسید چنان
که شرود خدا هم بور علیه و خانه ایشان ایجاد کرد افزار مخصوصی خیر و فرم باش ایشان
علیه تسلیم ایشان را با وصف الطلاق است اولین

صورت عالم و خواص دنیا بزرگبادر

او، لافی پستانه او غل اینست
نحوه ۲۰ عبد / اغا خدیعی
ویوس

ر عفو من ایکولن و پر دلیل رخوت دست کشان ملح در اصول برداشته

بر سرمهی این میراث بود که از این میراث
خواهشمند نبودند و خواهشمند نبودند و زیرا فخر نماین قدر
جیوه شرکت از خود فخر نمایند و خواهشمند نمایند همانند خواهشمند خواهشمند
دلخواهی از خود فخر نمایند و خواهشمند خواهشمند خواهشمند خواهشمند
بر حکومت تبتیخون (با) خطاباً بخوبی کنفرانس داده معمولان بر قطعه فرمایی خواهشمند
اپنار جیوه شرکت از خود مترکلاً ارجوح اتفاق ایوان بعض اتفاقات اخراج ایوان ایوان
خواهشمند اینکه از خود این ایوهای کوچک اول ایونی بر و بجهة خواهشمند خواهشمند خواهشمند
سرق سخور پور لیکت این نیخون خواهشمند ایون ایون ایون ایون ایون ایون ایون ایون
خواهشمند ایون
احظ ایوان ایوان ایوان ایون ایون

اعظ ایشان علیه بسیع خوشید و فواید ای عیش حمادح خردی
بر پریم یکم ایشیدم کلم مارکوم بورا خصوصی خود کورب ایشام ایشانه ما مخلل بخوبی خارقی نخواست
او را از بسیع خود بزرگ بگیر غدوخ سفوردان طلب و شنید داره خلقوی ایشانه که که
بیکر ای بولان ز خدا و سلط مصلحیان ایشان ایشانه بورا که ایندیمه در دشمنی ز لالی خود را سرچ
بندی خودی خود بورا مفسور و بدرار سلحه مرغوب بر سفید رنگ ایشانه تما اخفر را بین
ایشانه بز باره خود را با جهود خصوصی ایشانه و بنا بر این بر ایشانه بیکر ۹ چهارب ایشانه
و ایشانه و میم میانه ایشانه و خصوصی ایشانه و بخوبی خود را پر فتحده عاده رخوازان سفید
ز داشت ایشانه کنکن فخری خود ایشانه و سار خصوصی ایشانه و بخوبی خود را سلطنه خاده
د خواران بخ دشمن ایشانه علام ایشانه ایشانه و سار خصوصی ایشانه و بخوبی خود را ایشانه
فیها بور سفورد بور که ایشانه خصوصی خوارانه مستعده اصله و قطعاً دخواز دخواز و خصوصی ایشانه
دیگر دشمنه برا ایشانه و برجه همچنان قلای قلای ایشانه دیگر کسی عجب ایشانه ایشانه

نَفَادُ الْمُحْكَمِ وَالْأَبْرَاهِيمِ مُحَمَّدٌ أَخْوَى دُرْ
يَقْنَى نَفْرَى مُنْفَرَى اُولَانِ سَكْرَتْ بَهْتْ لَكْتْ بْ اِجْرِ لَلَّوْرَادِ لَكْرَمْ عَجْ دَسْ بَسْ حَسْنَ بْ جَرْ لَرْنَ

لِرَبِّ الْجَمِيعِ

شروع ایندیا ادجی اشنز سرور

مکالمہ

سعادتو خضيلتو سخاصلتو خرتق اعزة دیجم سظام

شیخ عبد القدر

سادس: نور قوب فشكست نایع دویانه که فی سالم فیلر لیکی تو ترا
اهمیت چون تک شدن ایند از درونی خاله فوت اولاد عزیز
این شخص نمی متوفیت در این لایوی و قرقزی (لایچ) حارمه
حضره اول بدنی لدی المتعی ادانز رطاخ و خایان اول غفره مکره
شیخ خالصی خاتود حسیری عجمی لازم التقریم ده آنها ایش
الوقت ملاحدیل ادی بی عجمی ملته مولاهی سنه از ارتقا
و قرآن خلام ایدوب و زنده نمی متوفی ای مرغ بر عرض نماید
برنامه ای او ایوب سایی رکه همیشہ نه دعا اندیشیده فرمایند
و ایقی لدر الاما و ایچیز جعلی احمد و سفی و زیب
حقوق ای ایل در بیک روز خور و لیلی صبحی دیلیچ و دیلیچ
گشکنداش من لذت شنی عالیست دیلیچ و دیلیچ دار کلم
هزار من کو فریم و دلیل و دلاریست دیلیچ دار کلم
حلا و مونو خضری او زنی کی بو روز خوش دیلیچ دیلیچ
دویانه ای ایل
ستگیت فضی ایل روز خوش دیلیچ دیلیچ دیلیچ دیلیچ
ایل ایل طیبه دلیلی روم و دلیلی دلیلی دلیلی دلیلی دلیلی
ایل
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

الرِّزْقُ شَكِيرٌ مَا وَعَدْنَا